



## تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

| مقرر    | حجت الاسلام محمد علی زحمت کش                       | جلسه | ۴ | تاریخ | ۱۴۰۵/۰۷/۰۸ |
|---------|----------------------------------------------------|------|---|-------|------------|
| عنوان ۱ | اصول عملیه                                         |      |   |       |            |
| عنوان ۲ | مقدمات بحث                                         |      |   |       |            |
| عنوان ۳ | مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات |      |   |       |            |

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

### چکیده درس

در این جلسه، ادامه واکاوی مبنای استاد شهید صدر در خصوص تفاوت امارات و اصول عملیه پیگیری شد. بر اساس دیدگاه ایشان، ریشه بنیادین تفاوت میان این دو حجت شرعی، به مسئله تزامن حفظی در ظرف جهل مکلف به احکام واقعیّه بازمی‌گردد. هنگامی که مکلف در مقام عمل با تردید روبه‌رو می‌شود، شارع برای حفظ اغراض و ملاکات احکام واقعیّه خویش، دو راهبرد اتخاذ می‌نماید. چنانچه در نگاه شارع اصابت به واقع دارای اولویت باشد، اماره جعل می‌گردد؛ زیرا امارات به واسطه جنبه کاشفیت، احتمال قوی‌تری برای رسیدن به واقع فراهم می‌آورند. در مقابل، اگر صرفاً اهمیت خود محتمل مد نظر قرار گیرد و قوت احتمال مطرح نباشد، اصول عملیه جعل می‌شوند.

استاد شهید صدر بر پایه همین مبنای ثبوتی، دو فارق اساسی را میان امارات و اصول ترسیم می‌نمایند. نخستین تفاوت آن است که امارات از جنبه کاشفیت برخوردارند و به تبع آن قوت احتمال در آنها اقوی است، در حالی که اصول عملیه فاقد چنین کاشفیتی هستند. فارق دوم که مترتب بر تفاوت نخست است، به حجیت مثبتات بازمی‌گردد. چون اماره کاشف از واقع است، این کاشفیت در مدلول مطابقی و التزامی جریان دارد؛ در نتیجه لوازم اماره نیز حجت خواهند بود. اما در اصول عملیه، چون ملاک جعل صرفاً اهمیت حفظ خود محتمل است، هیچ تلازمی میان اهمیت ملزوم و لوازم آن وجود ندارد و مثبتات اصول فاقد حجیت می‌باشند.

در بخش پایانی نیز نخستین فارق در مکتب شیخ انصاری بررسی شد. بر اساس این مکتب، تفاوت در لسان جعل دلیل است؛ یعنی موضوع در امارات، ذات شیء است، اما در اصول، شک در موضوع به عنوان قید اخذ شده که این امر موجب تأخر رتبی اصول از امارات می‌گردد.

\*\*\*

### مرور مبنای استاد شهید در تفاوت میان امارات و اصول عملیه

در مباحث گذشته، بحث در مبنای سید استاد شهید رحمته الله در فرق میان امارات و اصول بود. مبنای ایشان در جعل حجیت امارات و اصول بیان گردید و گفته شد که مبنای ایشان این است که در موارد جهل به حکم شرعی واقعی، از آنجا که تراحم در حفظ ملاکات واقع برای مکلف پیش می‌آید، مولا در موارد تراحم در حفظ ملاکات واقعی، آنجا که اهمیت احتمال را در نظر می‌گیرد، اماره جعل می‌کند؛ و آنجا که اهمیت محتمل را در نظر می‌گیرد، اصل جعل می‌نماید. ملاک تقدم در باب تراحم نیز اهمیت است. البته در اینجا تراحم، تراحم ملاک‌ها نیست، بلکه تراحم، تراحم حفظ ملاک‌هاست؛ به تعبیر ایشان، تراحم، تراحم ملاکی نیست، بلکه تراحم حفظی است.

### طرح دو تفاوت اساسی میان امارات و اصول از دیدگاه استاد شهید

بر این اساس، ایشان دو فرق را بر این بیان میان امارات و اصول مترتب می‌دانند و می‌فرمایند دو فرق [اساسی در این میان] وجود دارد. از سوی دیگر، ایشان می‌فرمایند که بعضی از محققین اصولی، دو فرق دیگر میان امارات و اصول بیان کرده‌اند. شاید هم بتوان گفت چون بیان این دو فرق دیگر، عمدتاً از زمان مرحوم شیخ رحمته الله آغاز شد و اساساً بذور ریشه آن در مدرسه مرحوم شیخ تأسیس گردید، این دو فرق دوم رایج است. استاد شهید می‌فرمایند این دو فرق دوم، فارق [حقیقی] نیستند و ایشان این دو فارق دوم را قبول ندارند؛ بلکه می‌فرمایند فارق اصلی و فارق صحیح، همین دو فارقی است که ما بیان می‌کنیم.

### فارق نخست: کاشفیت اماره و تقدم آن بر اساس قوت احتمال

فارق اول این است که با توجه به آنچه گفته شد که در مقام تراحم حفظ ملاکات، وقتی شارع قوت احتمال را اهم می‌داند و لذا قوت احتمال را ترجیح می‌دهد، در اینجا است که اماره را جعل می‌کند؛ زیرا امارات دارای کاشفیت از واقع هستند و به لحاظ این کاشفیت، قوت احتمال دارند و به همین دلیل، شارع حجیت اماره را جعل می‌کند و آن را بر اصل مقدم می‌دارد.

پس هر کجا اماره وجود دارد؛ یعنی مکلف جهل به واقع دارد و در همین موردی که نسبت به واقع و حکم واقعی جهل دارد، اجمالاً می‌داند که احکام واقعیه بعضی الزامیه و بعضی ترخیصیه‌اند، اما در کنار این جهل به حکم واقعی، یک اماره در دست دارد؛ برای مثال یک خبر واحد دارد که می‌گوید حکم خدا این است، و در مقابل، یک اصل دارد؛ مثلاً اصل برائت که می‌گوید وظیفه عملیه این است. در این تراحم، اگر شارع بخواهد ملاکات واقعیه خویش را حفظ کند، از آنجا که قوت احتمال را بر قوت محتمل ترجیح می‌دهد، می‌فرماید اماره را باید مقدم بدانید. چرا باید اماره مقدم داشته شود؟ چون کاشفیت دارد و نکته کاشفیت، دارا بودن قوت احتمال است.

این فرق اول میان اماره و اصل است که اماره کاشفیت دارد و چون کاشفیت دارد، دارای قوت احتمال است و قوت احتمال آن بر قوت محتمل ترجیح دارد.

پرسشگر: ...

استاد: بله، تا حدی یعنی ظناً [واقع را] نشان می دهد. چون نشان می دهد و چون کاشفیت دارد، بنابراین احتمال اصابت به واقع در مؤدای اماره، اقوی از احتمال اصابت به واقع در مؤدای اصل است. شارع این احتمال اقوی را ترجیح می دهد و اماره را حجت می کند. در همان مورد، اصل نیز وجود دارد؛ اما چون اصل، قوت احتمال اصابت به واقع را ندارد، یا بهتر است گفته شود احتمال آن اضعف است (به هر حال در اصل نیز یک احتمال اصابت به واقع می رود، اما احتمال اصابت به واقع در اصل، اضعف از قوت احتمال اصابت در مؤدای اماره است. زیرا در اماره، ظن به اصابت وجود دارد، اما در اصل، ظن به اصابت وجود ندارد، بلکه شک در میان است)، پس قوت احتمال اصابت در مؤدای اماره اقوی و بیشتر است و لذا شارع در اینجا اماره را حجت می کند.

پس فرق اول میان امارات و اصول این است که در امارات کاشفیت [از واقع] وجود دارد، اما در اصل کاشفیت از واقع وجود ندارد. چون کاشفیت در کار است، قوت احتمال اصابت به واقع در امارات وجود دارد و این قوت احتمال، اشد از قوت احتمالی است که در مؤدای اصل وجود دارد.

#### فارق دوم: حجیت مثبتات در امارات و عدم حجیت آن در اصول

فارق دوم میان امارات و اصول، مترتب بر همان فارق اول می شود. فارق اول این بود که در امارات، احتمال اصابت به واقع، اقوی از احتمال اصابت به واقع در مؤدای اصول است؛ چون امارات دارای کاشفیت از واقع و از حکم واقعی هستند. حال اگر چنین شد، بر آن مترتب می گردد که: مثبتات در امارات دارای حجیت هستند و مثبتات در اصول، حجیت ندارند.

بدین ترتیب، نکته این امر معلوم شد که چرا مثبتات امارات حجت است و چرا مثبتات اصول حجت نیست. این تفاوت در حجیت مثبتات میان امارات و اصول، نتیجه همان فارق اول است. چون در امارات، احتمال اصابتشان به واقع به دلیل کاشفیت اقوی است، و وقتی اماره کاشف از واقع باشد، همان طور که مدلول مطابقی اماره دارای کاشفیت از واقع است، لوازم این مدلول مطابقی - یا به تعبیر دیگر، مدلول التزامی آن - نیز به همان شکل دارای کاشفیت می باشد. اماره کاشف از واقع است؛ در نتیجه اگر این مؤدای اماره، واقع باشد، لازم آن نیز واقع است. اگر این اماره کاشف از مؤدای خویش است، کاشف از لازم مؤدا نیز می باشد؛ چرا که آن مورد، لازمه آن و لازم این مؤدا و مدلول التزامی این مؤداست. پس کاشفیت اماره، شامل کاشفیت از مثبتات خود نیز خواهد بود.

از آنجا که کاشفیت اماره هم از مدلول مطابقی آن است و هم از مدلول التزامی آن، و چون ملاک حجیت در اماره همین کاشفیت است، پس همان طوری که ملاک حجیت در کاشفیت از مدلول مطابقی اماره وجود دارد، ملاک حجیت در کاشفیت از مدلول التزامی آن نیز وجود دارد؛ لذا مثبتات اماره، حجت دانسته می شود.

اما اگر به اصول نگاه شود، در اصل عملی، ملاک حجیت، قوت محتمل است؛ یعنی آنچه اصالت دارد، خود مؤدای اصل است. تلازمی میان اهمیت محتمل - یعنی اهمیت مدلول مطابقی محتمل - با اهمیت مدلول التزامی آن وجود ندارد. بدین معنا که ممکن است خود محتمل در نزد شارع اهم باشد، اما لازمه آن چنین اهمیتی نداشته باشد. چه تلازمی میان اهمیت ملزوم با اهمیت لازم وجود دارد؟ تلازمی در کار نیست.

پرسشگر: ...

استاد: آیا اکنون شما [این مطلب را] تأیید می کنید یا می خواهید [اشکال کنید]؟ این سخن که مؤید [بحث] است! پس بنابراین، تلازمی میان حجیت مؤدای اصل با حجیت لازمه آن وجود ندارد.

پرسشگر: ....

استاد: آیا مؤدای اصل را حجت نمی دانند؟ پس چرا باید به آن عمل کرد؟

پرسشگر: از روی ناچاری است.

استاد: آیا وقتی که ناچار شد، آن امر در وقت ناچاری حجت می شود یا نمی شود؟ ... یک بیان علمی بفرمایید تا قانع کننده باشد که مقصود شما چیست.

پرسشگر: ...

استاد: اصل، کاشف نیست و کاشفیت ندارد. حال که کاشفیت ندارد، دستور داده شده است که به مؤدای اصل عمل شود. چرا باید به مؤدای اصل عمل کرد؟ چون خود مؤدای اصل دارای اهمیت است. برای مثال، فرض کنید یک شخصی خودش فرد بسیار محترمی است، اما فرزند او چنین احترامی ندارد. آیا تلازمی وجود دارد میان اینکه اگر خودش محترم باشد، فرزندش نیز محترم باشد؟ یا برای نمونه، خود یک شیء بسیار ارزش دارد، اما لوازمی دارد [که بی ارزش است]؛ فرض کنید یک میوه ای است که خودش چیز بسیار خوبی است، اما پوست آن را به دور می اندازند! خود آن میوه مفید است، اما پوست آن که از لوازم آن به شمار می رود، فایده ای ندارد. به عنوان مثال، انسان موز را می خورد، اما پوست آن را به دور می اندازد! [سخن] در تبیین فرمایش ایشان [شهید صدر] است. ایشان می فرماید که ممکن است خود محتمل [دارای اهمیت باشد؛ اما لوازم آن، دارای اهمیت نباشد]. چرا محتمل حجت دانسته شده است؟ به دلیل قوت آن. گفته در اینجا قوت احتمال و قوت محتمل، برای شارع ملاک در جعل حجیت است. پیش تر نیز بیان گردید که وقتی از «قوت محتمل» سخن به میان می آید، یعنی در جایی که محتمل های متعدد وجود دارد. در اینجا لازم است مطلب دوباره بیان شود؛ زیرا با توجه به اشکال مطرح شده از سوی شما، روشن است که اصل مطلب نیاز به توضیح و بسط بیشتری دارد:

ایشان می فرماید که مکلف نسبت به واقع جاهل است. از آنجا که مکلف نسبت به واقع جاهل دارد، [باید توجه داشت که] در واقع، دسته ای از احکام و ملاکات الزامیه و دسته ای از احکام ترخیصیه وجود دارد. حال اگر شارع بخواهد با جعل احتیاط در همه موارد عدم علم به واقع و در همه موارد جاهل به واقع بفرماید: «در هر کجا که جاهل به واقع داشتی - با وجود اینکه هم احتمال الزام و هم احتمال ترخیص می دهی - من در اینجا احتمال الزام را مقدم می دانم، پس همه جا عمل به احتیاط کن»، نتیجه این امر چه خواهد شد؟ نتیجه این می شود که ملاکات ترخیصیه تفویت می گردد. از سوی دیگر، اگر بفرماید در هر کجا که احتمال الزام یا ترخیص داده شد، ترخیص مقدم دانسته می شود و در نتیجه باید حکم به برائت نمود؛ در این صورت ملاکات الزام از دست می رود. بنابراین، در اینجا «تزام» وجود دارد. معنای وجود التزام در اینجا چیست؟ بدین معناست که التزام در حفظ ملاکات است. یعنی اگر شارع بخواهد تمام ملاکات الزام را حفظ کند، باید در همه موارد احتمال الزام، حکم به احتیاط نماید؛ که در آن صورت ملاکات ترخیص فوت می شود. و اگر بخواهد ملاکات ترخیص را

حفظ کند، باید بفهماید در همه مواردی که احتمال ترخیص وجود دارد، حکم به ترخیص شود؛ که در این حالت ملاکات الزام فوت می‌گردد.

در چنین شرایطی، شارع چه تدبیری می‌اندیشد؟ می‌فرماید اگر اماره‌ای در دست بود، از آنجا که اماره دارای کاشفیت از واقع است، این کاشفیت به دلیل اقوی بودن در اصابت به واقع، مقدم است؛ لذا می‌فرماید به اماره عمل شود. اینکه شارع دستور می‌دهد تا به اماره عمل شود، ملاک آن این است که در نظر وی، حفظ واقع از طریق عمل به اماره بیشتر اتفاق می‌افتد. شارع ملاحظه می‌کند که چون حفظ واقع و حفظ حکم واقعی - اعم از اینکه الزامی باشد یا ترخیصی - به وسیله عمل به اماره بیشتر محقق می‌شود، دستور به عمل بر طبق اماره می‌دهد. معنای این سخن آن است که «قوت احتمال» ملاک جعل حجیت است.

حال، اگر اماره‌ای در کار نباشد و مکلف اماره‌ای در اختیار نداشته باشد، در این صورت وی با اصول عملیه الزامیه و اصول عملیه ترخیصیه روبه‌رو است. در اینجا چه باید کرد؟ چرا شارع در برخی موارد اصل الزامی تشریع می‌کند؛ یعنی جعل حجیت برای اصل الزامی می‌نماید، و در برخی موارد جعل حجیت برای اصل ترخیصی می‌کند؟ [استاد شهید صدر] می‌فرماید دلیل این امر آن است که با وجود اینکه احتمال ترخیص و احتمال الزام هر دو در میان است، شارع در آنجایی که «محتمل» برای او اهم است - برای مثال محتمل الزامی است - می‌فرماید به الزام عمل کن؛ یعنی به احتیاط عمل نما؛ و در آنجایی که محتمل ترخیصی برای او اهم است، می‌فرماید به اصل برائت یا اصل استصحاب ترخیصی عمل کن.

بنابراین، اگر چنین شد، در موارد جعل حجیت برای اصل، آنچه برای شارع مهم است - یعنی آنچه ملاک جعل حجیت برای اصل به شمار می‌رود - چیست؟ «اهمیت خود محتمل» است. خود محتمل اگر دارای اهمیت باشد - برای مثال فرض کنید که «حفظ فروج» برای شارع اهمیت دارد - اما لوازمی بر این حفظ فروج مترتب می‌شود که آن لوازم شاید چنان اهمیتی نداشته باشند. تلازمی میان اهمیت خود محتمل و اهمیت لوازم محتمل وجود ندارد.

اما در بحث «کاشفیت»، تلازم وجود دارد. اگر دلیلی کاشف از یک مدلول مطابقی باشد، از آنجا که مدلول مطابقی دارای لازمی است - یعنی مدلول التزامی که لازم آن است و از آن منفک نمی‌شود - خواه ناخواه همان گونه که از مدلول مطابقی کاشف است، از مدلول التزامی نیز کاشفیت دارد. اما در اینجا [یعنی در اصول عملیه] اساساً کاشفیت در کار نیست؛ بلکه شارع تنها می‌خواهد وظیفه عملیه را مقرر کند. وقتی شارع می‌خواهد وظیفه عملیه را مقرر نماید، می‌فرماید در آنجا به ترخیص عمل کن. چرا مکلف باید به ترخیص عمل کند و به الزام عمل نکند، با اینکه احتمال الزام نیز می‌دهد؟ چون در اینجا شارع می‌فرماید حفظ ملاک ترخیص برای من اهم است. هنگامی که حفظ ملاک ترخیص اهم باشد، یعنی ترخیص در همین امر محتمل [دارای اهمیت است] و لازمه این سخن آن نیست که لازم محتمل نیز برای شارع اهمیت داشته باشد.

پرسشگر: ...

استاد: در کاشفیت. در هر دو جا [یعنی هم در امارات و هم در اصول] لازم با ملزوم همراه است. بیان نشد که در مؤدای اصول، لوازم جدا می‌شوند و در امارات لوازم جدا نمی‌شوند؛ خیر، مقصود این نیست. در هر دو مورد، لازم همچنان لازم است؛ چه لازم مؤدای اماره باشد و چه لازم مؤدای اصل باشد، لازم از ملزوم خود منفک نمی‌شود. اما اگر «کاشفیت» ملاک جعل حجیت باشد، در این کاشفیت هیچ فرقی میان لازم و ملزوم وجود ندارد. اما اگر «عمل به وظیفه عملیه» ملاک جعل

باشد. به تعبیر شما. یا گفته شود که «قوت محتمل» ملاک جعل حجیت برای اصل است، در اینجا تلازمی در قوت این ملزوم با قوت آن لازم وجود ندارد. این محتمل اقوی است و این محتمل برای شارع مهم تر است؛ محتمل برای او مهم است، اما «لازم المحتمل» ممکن است اصلاً برای شارع مهم نباشد. شارع نظری به لازم المحتمل ندارد. تلازمی وجود ندارد میان اینکه این امر اهم باشد یا آن لازم اهم باشد. بله، اصل لازم بودن وجود دارد و تلازم برقرار است، اما «تلازم در اهمیت» وجود ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: عقل می گوید؛ این [حکم] را عقل می گوید. عقل تصریح می کند که عقلاً تلازمی وجود ندارد میان [اهمیت ملزوم و اهمیت لازم]. پیش تر نیز مثال زده شد و مثال های بسیار زیادی [در این زمینه] وجود دارد. فرض کنید در علم طب، طبیب دستوری می دهد و می گوید این میوه را بخور؛ زیرا این میوه برای تو فایده دارد. وجود فایده در این میوه، لازمه اش این نیست که در پوست آن نیز چنین فایده ای وجود داشته باشد؛ با اینکه پوست آن همواره لازمه آن میوه است. وجود این فایده در خود شیء، مستلزم آن نیست که همین فایده در لازمه آن نیز وجود داشته باشد.

پرسشگر: ...

استاد: باز هم التفات فرمودید. ببینید، شما باز هم برمی گردید به اینکه اگر چیزی مهم بود، پس خود لازمه آن نیز مهم است. در این مطلب، کاری به این [ها نداریم، بلکه] در مقام تراحم حفظی چنین بیان می شود: در مقام تراحم حفظی، حفظ محتمل اهم، برای شارع تلازمی [با حفظ لوازم آن] ندارد. حتی در مسئله امنیت نیز اگر فرض کنید قرار است جان شخصی در مقام امنیت حفظ شود، چنانچه جان این شخص برای [شخص محافظ] اهمیت داشته باشد، حفظ جان ملازم او در نظر وی مهم نیست؛ بدین معنا که اگر جان این شخص اصلی حفظ شد، فبها؛ و اگر نشد، اینکه جان آن شخص دیگر (که ملازم اوست) حفظ بشود یا نشود، برای او تفاوتی نمی کند. معنای سخن این است. فرض کنید از آنجا که شما نام امنیت را به میان آوردید. در یک مکان بسیار مهم، تأسیسات انرژی هسته ای وجود دارد. اگر بخواهند این انرژی هسته ای را مورد حمله قرار دهند، خواه ناخواه به اطراف آن نیز ضرر وارد می شود. پس برای اینکه امنیت آن را حفظ کنند، باید چه کار کنند؟ باید برای تمامی آن مجموعه امنیت ایجاد کنند. اما برای آن کسی که می خواهد امنیت را حفظ کند، مهم آن است که خود آن [تأسیسات] انرژی هسته ای حفظ شود؛ حال اگر این مکان حفظ نشد، بقیه موارد می خواهد حفظ بشود یا نشود! و اگر این مکان حفظ شد، باز هم بقیه موارد حفظ بشود یا نشود. منظور این است که در نظر شارع که می خواهد اصالتی را جعل کند و حجیت را برای اصل قرار دهد، اهمیت محتمل تلازمی با اهمیت لازمه آن ندارد. تلازم ندارد، نه اینکه هیچ گاه لازم نیز مانند خود ملزوم مهم نباشد؛ چرا، در بسیاری از اوقات ممکن است لازم نیز مانند ملزوم مهم باشد، اما تلازم [دائمی و قطعی] میان آن دو در اهمیت وجود ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: بله، در مقام حفظ محتمل اهم، از آنجا که اهمیت محتمل در نظر شارع تلازمی با اهمیت لازمه آن ندارد، [حجیت به لوازم سرایت نمی کند]. این بدان معنا نیست که هیچ گاه این دو با یکدیگر مهم نیستند و یا اهم نیستند، بلکه ممکن است در بعضی موارد لازم نیز اهم باشد. اما کاشفیت به گونه ای است که اگر کاشف از مؤدا شد، خواه ناخواه کاشف

از لازمه آن نیز خواهد بود. اما اهم بودن محتمل، همیشه به معنای اهم بودن لازم محتمل نیست. بله، در بسیاری از موارد ممکن است وقتی محتمل اهم است، لازمه آن نیز مانند خود آن اهم باشد و ممکن است چنین اتفاقی رخ دهد؛ اما [در اینجا تنها] گفته می شود که «تلازم» وجود ندارد، نه اینکه [هیچ گاه اهمیت آنها با هم جمع نمی شود].

نتیجه این بحث چنین می شود: وقتی بیان می گردد که در نظر شارع ملاک جعل حجیت [در اصول]، قوت محتمل است، و چون قوت محتمل تلازمی با قوت لازمه آن ندارد، لذا وقتی شارع می آید و مقرر می دارد که این محتمل برای او اهم است و مکلف باید به این محتمل عمل کند، و سپس اصل عملی - اعم از اصل ترخیصی یا اصل الزامی - جعل می کند، این امر بدان معنا نیست که لازمه آن را نیز حجت کرده است. لازمه آن، همچنان لازم [و غیرقابل انفکاک] است، اما [شارع] آن را حجت نکرده است؛ نه اینکه لازم نیست.

پرسشگر: ...

استاد: در باب کاشفیت، وقتی اماره کاشف از مدلول مطابقی باشد، از چه چیز دیگری کاشفیت دارد؟ از مدلول التزامی آن نیز کاشفیت دارد. ملاک جعل حجیت نیز همان کاشفیت است. [شارع مقدس] فرموده است چون [اماره] کاشف است، حجت می باشد؛ بنابراین اماره حجت است، زیرا کاشف است. حال که اماره حجت شد، پس هم در کشف از این [یعنی مدلول مطابقی] و هم در کشف از آن [یعنی مدلول التزامی] حجت خواهد بود؛ چراکه در هر صورت حجت شده است.

پرسشگر: ...

استاد: دلیل جعل حجیت نیز همین امر را بیان می کند. دلیل حجیت می آید و می فرماید: «بما هو کاشف، حجة»؛ پس وقتی دلیل حجیت می فرماید «بما هو کاشف، حجة»، بدین معناست که به عنوان یک امر کاشف [حجت است]؛ و روشن است که اماره هم کاشف از مدلول مطابقی است و هم کاشف از مدلول التزامی. [دلیل جعل حجیت] می فرماید اماره از آن جهت که کاشف است، حجت می باشد.

پرسشگر: ...

استاد: حجیت آن تام نیست یعنی چه؟ امر حجیت دایر مدار میان وجود و عدم است! حجیت تام [و ناقص در اینجا معنا ندارد]. کاشفیت ممکن است دارای تمام و نقص باشد [و مراتب داشته باشد]، اما حجیت دیگر امرش دایر میان وجود و عدم است و امری تشکیکی نیست. کاشفیت امری تشکیکی است، اما معنا ندارد که حجیت تشکیکی باشد.

خلاصه ایشان می فرمایند این دو فارق میان امارات و اصول وجود دارد. فرق اول این بود که امارات دارای کاشفیت هستند؛ یعنی نکته یا ملاک جعل حجیت در امارات، همان کاشفیت است. [فرق دوم این است که مثبتات اماره حجت است؛ اما مثبتات اصل، حجت نیست].

دوستانی که در مباحث گذشته حضور داشتند، [به خاطر دارند که] در آنجا این بحث مطرح شد که آیا در جعل حجیت برای خبر، «إفادة ظن» معتبر هست یا خیر؟ در آنجا بیان گردید که اگر یک خبری، حتی خبر صحیحی هم باشد - یعنی دلیل حجیت ظاهراً شامل آن بشود - اما اماره ای در دست باشد مبنی بر اینکه این خبر، خبر کذبی است؛ ولو اینکه از نظر سندی، سند صحیحی باشد. در آنجا گفته شد چون در اینجا ظن به خلاف واقع بودن این خبر درست می شود، این

خبر از حجیت می افتد. برای این مطلب مثالی زده شد؛ مانند آن روایت «بشیر دهان» که روایت می کند اگر کسی سر خود را روغن مالی کند، در ازای هر تار موی سرش این قدر ثواب در بهشت خداوند به او عطا می فرماید! مرحوم شیخ فرمود که این شخص خودش سر مردم را روغن می مالیده است! همین امر موجب می شود گفته شود او این روایت را به این شکل روایت کرده است که گرچه خودش فرد درستی بوده، اما در یک جایی گویا لغزیده و برای مصلحت [شغل] خویش، روایتی را جعل نموده است.

پرسشگر: ...

استاد: چرا صحیح نیست؟ بسیار خب، همین قرینه ای که می گوید؛ با اینکه [روایت به ظاهر صحیح است]، همین قرینه موجب می شود که روایت از حجیت بیفتد؛ چرا؟ چون ظن به خلاف آن ایجاد می کند و در نتیجه، روایت کاشفیت خود را از دست می دهد. این قرینه کاشفیت را از بین می برد.

پرسشگر: ...

استاد: قرینه که زبان ندارد تا بیاید و بگوید: «إعلم و اسمع و افهم أن هذا الخبر غیر صحیح»؛ این طور که نیست! قرینه چه کار می کند؟ قرینه کاشفیت را در خبر از بین می برد. وقتی کاشفیت را از بین برد، خبر از حجیت می افتد. در آنجا این مطلب بیان شد و در اینجا نیز همین سخن را می گوئیم.

پرسشگر: ...

استاد: نه؛ چون کاشف نبود، پس صحیح نیست؛ از این طرف است! نه اینکه چون صحیح نیست، کاشف نیست؛ بلکه چون کاشف نیست، صحیح نیست.

### تفاوت های مطرح شده دیگر میان امارات و اصول

اما دو فارق دیگری که محققین اصولی بیان کرده اند و ایشان [استاد شهید صدر] می فرمایند این دو فارق، فارق [حقیقی] میان حجیت امارات و حجیت اصول نیستند:

#### فارق نخست از دیدگاه اصولیون: تفاوت در اخذ «شک» در موضوع

فارق اول، فارقی است که مرحوم شیخ انصاری رحمته الله بر روی آن بسیار تأکید دارند و این فارق به همین شکل در کلام محققین بعدی نیز جریان و سریان دارد. آن فارق این است که بیان می شود: یکی از فوارق میان امارات و اصول این است که دلیل حجیت اماره، حکم را - یعنی حکم حجیت را - بر روی «ذات شیء» و ذات خبر می برد؛ اما دلیل حجیت اصل، «شک» را در موضوع حکم اخذ می کند. [برای مثال، دلیل اصل] می گوید: «إن شککت فابن علی الیقین»، یا می گوید: «رفع ما لا یعلمون»؛ که اساساً عبارت «ما لا یعلمون» در موضوع جعل اخذ شده است. این سخن بدین معناست که در امارات، حکم بر روی «ذات الشیء» و برای مثال بر روی «ذات الخبر» رفته است. اما در اصل، حکم بر روی شیئی که مشکوک الحکم است می رود.

در این صورت، نتیجه چنین می شود: حجیتی که برای اصل جعل می شود، به دو رتبه از موضوع خود متأخر است؛ یا به تعبیر دیگر، به دو رتبه از اماره متأخر می شود. زیرا موضوع که همان شک باشد، هنگامی که شک در موضوع اخذ می شود،

معنای آن این است که حکم بر روی شک رفته است. این امر، یک درجه از تأخر حکم از شک به شمار می‌رود. مرتبه دیگر [از تأخر] آن است که شک نیز شک در شیء است و شک به شیء تعلق می‌گیرد؛ یعنی در شیء مشکوک الحکم، برای مثال براءت جاری می‌شود، یا شیئی که اگر در حکم آن شک شد، باید بنا را بر براءت یا بنا را بر یقین گذاشت («الشیء إن شککت فی حکمه فابن علی البراءة» یا «فابن علی یقین»). پس در اینجا این عبارت «ابن علی یقین»، «ابن علی البراءة» و یا این عبارت «رفع»، به دو رتبه از خبر متأخر می‌شود. زیرا خبر بدون هیچ قیدی بر روی موضوع خود رفته است.

به عبارت دیگر: موضوع در اینجا واحد است؛ یعنی همین «الشیء المشکوک حکمه». بر روی این شیء - که مشکوک است یا به تعبیر دیگر، مجهول الحکم است - دو حکم رفته است: یک حکم حجیت اماره بر روی آن رفته و یک حکم حجیت اصل بر آن بار شده است. اما حکم حجیت اصلی که بر روی همین شیء مجهول الحکم رفته است، به دو رتبه متأخر از حکمی است که اماره بر روی آن رفته است.

اماره می‌گوید که اگر جهل داشتی، حکم تو این است و تمام شد. برای مثال، اگر جهل به حکم شرب خمر داشتی، حکم آن حرمت است؛ اماره این را می‌گوید. اما اصل چنین نمی‌گوید؛ اصل می‌گوید اگر تو در حکم شرب خمر شک داشتی، چون شک داری، پس حکم آن چنین است. بیان می‌شود که چون شک وجود دارد، خود شک از آن شرب خمر متأخر است و خود این حکم نیز از شک متأخر می‌باشد؛ پس هر حکم اصلی - یعنی هر حجیت اصلی - به دو رتبه از موضوع حکم متأخر است. اما حجیت اماره به دو رتبه از موضوع حکم متأخر نیست، بلکه مستقیماً بر روی خود ذات موضوع رفته است.

از همین رو، اماره بر اصل مقدم می‌شود. بدین معنا که هر کجا یک موضوع مجهول الحکم وجود داشته باشد، پیش از آنکه اصل بخواهد بر روی آن بیاید، اماره بر روی آن رفته است و اساساً نوبت به جریان اصل نمی‌رسد. زیرا فرض اصل این است که شیء مشکوک الحکم باید باشد تا برای مثال اصل براءت جاری گردد؛ اما اماره می‌گوید خیر، حکم خود این شیء را بیان می‌کند؛ اگرچه حکمش مجهول است، اما جهل به حکم، در موضوع اخذ نشده است؛ بلکه [اماره صرفاً] می‌گوید: «الشیء حکمه کذا». در اماره مسئله به این صورت وارد شده است. این یک نکته تفاوت و فارق میان اصول و امارات [از منظر محققین پیشین] به شمار می‌رود.

پرسشگر: ...

استاد: این مطلب چه ارتباطی با بحث کنونی دارد؟

پرسشگر: ...

استاد: در هر دو مورد شک وجود دارد؛ در اماره نیز شک در میان است. پیش‌تر این مسئله توضیح داده شد، اما باز هم حضرت عالی حضور نداشتید! بیان گردید شکی که در دانش اصول به عنوان شک به حساب می‌آید، شک به معنای «عدم العلم» است که شامل ظن غیرمعتبر نیز می‌شود. این امر، مورد تصریح مرحوم شیخ انصاری است!

پرسشگر: ...

استاد: ظن معتبر پس از آنکه اعتبار پیدا می‌کند، تبدیل به اماره می‌شود؛ اما پیش از آن، همان ظن است. اجازه بفرمایید مطلب توضیح داده شود.

پس فارق اول میان امارات و اصول بنابر مبنای مرحوم شیخ - که البته باید به آن مراجعه شود و در آینده عبارات ایشان نیز قرائت خواهد شد - «تأخر اصول» در مقام جعل حجیت است. در دلیل جعل حجیت برای اصل، حجیت برای آن به این شکل جعل شده است؛ یعنی در فرض شک در حکم موضوع «عند الشک فی حکم الموضوع». اما دلیل حجیت اماره، حجیت را برای خود «ذات شیء» جعل کرده است. برای مثال، اماره می آید و می گوید که حکم شرب خمر، حرمت است. اماره نمی گوید: «شرب الخمر المشکوک حکمه، حکمه الحرمة» [آشامیدن شرابی که حکم آن مشکوک است، حکم آن حرمت می باشد]. اما دلیل برائت می گوید: «شرب الخمر المشکوک حکمه، تجری فیہ البراءة»، و یا برای نمونه استصحاب می گوید: «شرب الخمر المشکوک حکمه، یجری فیہ الاستصحاب».

ادامه بحث ان شاء الله در هفته آینده دنبال خواهد شد. ان شاء الله موفق باشید، التماس دعا. بسیار خوب است که بحث صورت گیرد؛ اما با توجه به این نکته که اگر اجازه داده شود ابتدا بیان مطلب به اتمام برسد و پس از تمامیت بیان، آنگاه مطالب و اشکالات ایراد گردد، بیشتر مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی